

اصول کمونیسم (1)

نگارش: فردریک انگلس، اکتبر- نوامبر 1847

منبع: گزینه نوشتارها. کتاب نخست. ص 81-97، نشر پروگرس، مسکو،

1969

نشر نخست: 1914، ادوارد برنشتین در روزنامه به پیش! (*Vorwärts!*)

ارگان حزب سوسیال دمکراتیک آلمان.

ترجمه: پل سوئیزی (Paul Sweezy)

ویرایش: اندی بلوندن (Andy Blunden)، فوریه 2005

ترجمه فارسی و پیشگفتار: عباس منصوران، ۲۰۱۵/۱۳۹۴

¹ <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1847/11/prin-com.htm>

4	پیشگفتار
12	کمونیسم چیست؟
12	پرولتاریا چیست؟
14	بنابراین، پرولترها، همیشه وجود نداشته‌اند؟
14	پرولتاریا چگونه پیدایش یافت؟
17	فروش کار [نیروی کار] پرولترها به بورژوازی در چه شرایطی انجام می‌گیرد؟
20	پیش از انقلاب صنعتی، طبقات رنجبر کدام‌ها بودند؟
21	پرولتاریا با بردگان چه تفاوتی دارند؟
22	پرولترها با رعیت‌ها چه تفاوتی دارند؟
24	تفاوت بین پرولترها با پیشه‌وران چیست؟
26	تفاوت میان پرولتاریا و کارگران صنایع دستی کدام است؟
27	پی‌آمدهای فوری انقلاب صنعتی و تقسیم جامعه به بورژوازی و پرولتاریا چه بود؟
32	دیگر پی‌آمدهای انقلاب صنعتی چه بود؟
33	پی‌آمد این بحران‌های اقتصادی چرخشی چیست؟
35	چنین سازمان اجتماعی نوینی بایستی چگونه باشد؟
37	آیا در گذشته، پایان دادن به مالکیت خصوصی شدنی بود؟
39	آیا پایان دادن به مالکیت خصوصی به روش صلح‌آمیز شدنی است؟
40	آیا ممکن است مالکیت خصوصی با یک ضربه پایان یابد؟
41	فرایند این انقلاب چه خواهد بود؟

- 42 آیا این انقلاب می‌تواند تنها در یک کشور واحد رخ دهد؟
- 43 پی‌آمدهای محو قطعی مالکیت خصوصی چه خواهد بود؟
- 48 نقش جامعه‌ی کمونیستی بر خانواده چگونه خواهد بود؟
- 50 نگرش کمونیسم در باره موجودیت ملیت‌ها چه خواهد بود؟
- 51 برخورد به دین‌های موجود چگونه خواهد بود؟
- 51 تفاوت کمونیست‌ها با سوسیالیست‌ها کدام است؟
- 51 سوسیالیست‌های ارتجاعی
- 53 سوسیالیست‌های بورژوا
- 54 سوسیالیست‌های دمکرات
- 55 تفاوت بین کمونیست‌ها و دیگر حزب‌های کنونی چیست؟

پیشگفتار

فردریش انگلس، اصول کمونیسم را بین ماه‌های اکتبر - نوامبر ۱۸۴۷ همراه با ویرایش کامل پیش نویس‌هایی که به نام «اعتقاد نامه کمونیست»^(۲) به «اتحادیه (لیگ) دادگری» پاریس می‌سپارد. پیش نویس اصول کمونیسم که در دستور کار رهبری حلقه پاریس لیگ کمونیست قرار گرفته بود، به دست انگلس، انجام گرفت. این پیشنهاد پس از نقد انگلس از برنامه پیش نویسی بود که یکی شناخته‌ترین رهبران کمونیسم ناپخته‌ی آن برهه، یعنی «موزس هس» که با برخورداری از پشتیبانان و همراهان بسیار گسترده‌ای در اروپای آن زمان، گرایش خود را "سوسیالیست‌های حقیقی" می‌خواندند، در نشست کمیته مرکزی در ۲۲ اکتبر ۱۸۴۷، در دستور کار قرار گرفته بود.

بنا به دید انگلس، در نامه‌ای به مارکس به تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۸۴۷، روشن می‌سازد که نسخه‌ی پیش نویس اصول کمونیسم، همان نوشتار قدیمی «بیانیه اعتقادی» نخستینی است که پس از تنظیم اصول کمونیسم و در چارچوب یک برنامه، به دست انگلس، سپس به نیروی مارکس، به صورت مانیفست حزب کمونیست در آمد. انگلس در بخشی از این نامه هنگامی که پس از تنظیم قرار دیدار با مارکس در لندن و

² *(Draft of the Communist Confession of Faith)*

چگونگی ساعت راه آهنی که مارکس می‌بایست سوار می‌شد و به هم می‌رسیدند، می‌نویسد:

«کمی بیشتر به بیانیه اعتقادی بیانیدشیم. من بر این باورم که بهتر بود شکل برنامه آموزش و پرورشی به کنار گذارده و آن را مانیفست کمونیست بنامیم. تا آن جا که به آن [بیانیه اعتقادی] بازمی‌گردد، زمانش کم و بیش گذشته است و شکل کنونی آن به کلی نامناسب است. آنچه را انجام داده‌ام با خود آورده‌ام؛ به شیوه روایتی ساده، اما با فرموله کردنی بسیار دشوار و با سرعتی باور نکردنی ... »⁽³⁾

در سال ۱۹۶۸، آشکار شد که انگلس دو برنامه پیش نویس را یکی در ماه ژوئن و دیگری در اکتبر سال ۱۸۴۷ برای لیگ کمونیست به شکل آموزشی و ساده، و به هدف فراهم آوردن یک «اعتقاد نامه» نوشت. دومی، که به اصول کمونیسم شناخته شده، برای نخستین بار در سال ۱۹۱۴ نشر یافت.

پیش نویس سند نخست که به نام بیانیه اعتقادی کمونیستی شناخته شد، در سال ۱۹۶۸ پیدا می‌شود و برای نخستین بار در سال ۱۹۶۹ در هامبورگ منتشر می‌گردد. این سند همراه با چهار سند در پیوند با

³(<https://books.google.se/books?id=hUvAAwAAQBAJ&pg=PA36&lpg=PA36&dq=Confession+of+faith+ENgels&source=bl&ots=pvcgNJY0ng&sig=PEveHcVNqqIdoUSy1VrK9JWMo5E&hl=sv&sa=X&ei=1UQmVZmoIISksgGm-oGIAg&ved=0CFgQ6AEwBw#v=onepage&q=Confession%20of%20faith%20ENgels&f=false>)

نخستین کنگره لیگ کمونیست، به صورت جزوه‌ای زیر عنوان
Gründungs Dokumente DES Bundes DER
Kommunisten (ژوئن تا سپتامبر ۱۸۴۷) (اسناد بینانگزارای لیگ
کمونیست) نشر یافت.

در ژوئن ۱۸۴۷ کنگره لیگ (حزب) کمونیست، که سمینار پیش کنگره
برای اعلام لیگ کمونیست نیز به شمار می‌آمد، آن را به صورت پیش
نویس "بیانیه اعتقادی" برای گفتگو و تصمیم‌گیری به بخش‌های
لیگ ارائه شد. در این نشست، تصمیم گرفته شد تا آن را به صورت
پیش‌نویس "بیانیه اعتقادی"⁽⁴⁾ آماده و برای بررسی به اتحادیه
کمونیست‌ها بازگردانده شود. این سند که افزودن بر ۱۲۰ سال بعد
(۱۹۶۸) یافته شده، بی‌شک همان پیش‌نویس نخستین است. هم‌سنجی
دو سند نشان می‌دهد که اصول کمونیسم نسخه تکمیل شده‌ای از آن
پیش‌نویس نخستین می‌باشد. در اصول کمونیسم، انگلس سه پرسش
را بدون آنکه به آنها پاسخی بنویسد، پیش روی می‌گذارد. در دو
مورد، با پاسخ "بماند" (bleibt)، به آشکارا به پاسخ‌های ارائه
شده در پیش‌نویس نخستین اشاره دارد.

4 (این سند در نشست کمیته مرکزی در لندن، تاریخ ۹ ژوئن ۱۸۴۷ به امضا کارل
شایپر (Karl Schill) با نام مستعار هاید (Heide) دبیر و ویلهلم وولف (Wilhelm Wolff)
منشی انجمن دادگری رسیده است.

در کنگره نخست اتحادیه کمونیست‌ها، بین ۹-۲ ژوئن ۱۸۴۷ در لندن روی سند نخستین گفتگو شد. در این کنگره است که بنا به پیشنهاد مارکس و انگلس (مارکس در این کنگره نتوانست شرکت کند) انجمن پاریس که انگلس به همراه کارل شاپر، ویلهلم مول، ژوزف مول، هاینریش باوئر و وو از جمله رهبران آن بودند، باید سازماندهی دوباره می‌شد. همین انجمن بود که کانون و ستون اصلی اتحادیه کمونیست‌های آلمان، فرانسه، انگلستان، بلژیک، سوئیس، و سوئد را تشکیل می‌داد. ژوزف مول به نمایندگی از اتحادیه، در دیداری با مارکس در بروکسل و سپس با انگلس در لندن، پیوستن کنش‌گرانه‌ی آنها را به اتحادیه درخواست کرد. شعار محوری اتحادیه دادگران که «انسان‌ها همه برادرند» یکی از موردهای نقد مارکس بود. مارکس اعلام داشت: «مردانی هستند که مایل نیستم برادرشان باشم.» به پیشنهاد مارکس و انگلس به جای نام اتحادیه دادگران، نام اتحادیه کمونیست‌ها برگزیده شد.

با پذیرش دیدگاه و نقد مارکس و انگلس، پیوستن آنها در ژانویه ۱۸۴۷ فراهم آمد. انگلس در کنگره شرکت کرد و مارکس قادر به رفتن به لندن نبود. در این کنگره بود که لیگ‌های دادگری پاریس، و اتحادیه‌های لندن، بلژیک، آلمان و دیگر، یکی شدند و سازمان نوینی، به نام لیگ یا اتحادیه کمونیست‌ها نام‌گذاری شد. در ۹ ژوئن ۱۸۴۷ «کارگران سراسر جهان متحد شوید!» به سان شعار بین‌المللی

و مرکزی سازمان نوین، به پیشنهاد مارکس و انگلس پذیرفته شد. و پیش نویس برنامه این سازمانیابی بین‌المللی طبقه کارگر ارائه گردید.

نوشتار «پیش نویس اعتقاد نامه کمونیست» در سال ۱۹۶۸ به وسیله برت آندریاس Bert Andréas به همراه پیش نویس اساسنامه و نظامنامه کنگره نخست، در آرشیو «یوآکیم فریدریش مارتنز» (Joachim Friedrich Martens) که در کتابخانه دولتی دانشگاه هامبورگ نگهداری می‌شد، یافته شد. این کشف مهمی بود، زیرا تا سال ۱۹۶۸ چنین پنداشته می‌شد که کنگره‌ی نخست بدون یک پیش‌نویس مبنایی، برگزار شده بود. اسناد نویافته نشان می‌دهند که ۹ ژوئن ۱۸۴۷ پیش نویس نخست نه تنها به وسیله انگلس آماده شده بود، بل که نقش تعیین کننده این فرهیخته کمونیست در سازمانیابی نوین کمونیست‌ها، برنامه و دیدگاه یک سازمان کمونیستی را گواهی می‌داد. در پی کنگره نخست بود که پیش نویس اعتقاد نامه، همراه با نظامنامه برای گفتگو و بررسی به کمیته‌های گوناگون سپرده شد تا پس از بازبینی برای کنگره دوم ارائه گردد. در این میان در روزهای اکتبر ۱۸۴۷، انگلس به ویرایش و آماده سازی اصول کمونیسم پرداخت که همان پیش نویس نخستین، پایه‌ی آن بود.

در کنگره دوم لیگ کمونیست (29 نوامبر - 8 دسامبر، 1847) است که انگلس اصول کمونیسم را ارائه می‌دهد. در این نشست از بنیادهای اصول کمونیسم علمی پشتیبانی و با این برنامه، مانیفست حزب

کمونیست آفریده می‌شود. با حضور و همراهی مارکس و انگلس در کنگره دوم اتحادیه کمونیست‌ها در لندن، بنیاد کمونیسم بین‌المللی می‌گردد. کنگره دوم، برای ۱۰ روز در ماه‌های نوامبر و دسامبر 1847 با شرکت نمایندگانی از اتحادیه‌های سوسیالیست‌های اروپا، به گفتگو می‌پردازد. تصمیم کنگره دوم آن بود که وظیفه نگارش سند اتحادیه، به مارکس و انگلس واگذار شود. به پیشنهاد انگلس، به جای اصول کمونیسم نوشته خود وی، مارکس وظیفه می‌یابد تا مانیفست را برای تحویل به اتحادیه فراهم آورد. هرچند اصول کمونیسم، به سان سند اتحادیه کمونیست‌ها، پذیرفته شد، اما اتحادیه با پذیرش پیشنهاد انگلس، از مارکس تنظیم مانیفست حزب کمونیست را درخواست می‌کند. مارکس به همراهی انگلس و با استفاده از اصول کمونیسم و نیز کتاب ارزشمند «شرایط زیست‌مندی طبقه کارگر در انگلستان» نوشته‌ی انگلس، مانیفست را با تلاشی خستگی‌ناپذیر، در آخرین مجال داده شده، ارائه می‌دهد.

مارکس کار نگارش سند را در بروکسل آغاز کرد و لندن بی‌صبرانه چشم به راه آن سند بود. جنبش کارگری در اروپا خروشیده بود. کارگران به مانیفست نیاز داشتند. انگلس، بین مرکزیت اتحادیه و مارکس، اهرم فشاری بر مارکس بود که هرچه فشرده‌تر کار را به انجام رساند. مارکس از سوی اتحادیه «اخطار» گرفت که هرچه زودتر مانیفست را ارائه دهد. مارکس در ژرفای اندیشه و یافتن آن چنان

مفاهیم و بیان و اصولی بود که هیچ گونه برداشتی جز برداشت کمونیستی از هر کلمه‌ی آن دریافت نشود. سرانجام، مارکس در فوریه 1848 کار را به پایان رسانید. سند دست‌نویس مانیفست، به لندن رسید. این سند، سال بعد مانیفست کمونیست نام گرفت. اتحادیه کمونیست‌ها، برنامه «موسس هس» و «ویلهم وایتلینگ» را که در پی اتوپیای سوسیالیسم به رهبری جامعه فیلسوفان و نیکان بود، کنار نهاد: «سرنگونی بورژوازی، حاکمیت پرولتاریا و پایان دهی به جامعه کهنه بورژوایی مبتنی بر تضاد طبقاتی»، بر پرچم اتحادیه بین‌المللی کمونیست‌ها، اعلام گردید.

در اصول کمونیسم، انگلس مفهوم کارگاه پیشه‌وری (Manufaktur) که ترجمه‌ی «کارگاه دستی»، «پیشه‌وری» و غیره، است، و در سازماندهی نظام صنفی⁽⁵⁾ جای می‌گرفت را به کار می‌برد. انگلس از این نام به معنای راستین کلمه، استفاده می‌کند تا تولید دستی را نشان دهد و نه تولید کارخانه‌ای یا به بیان وی: «صنعت بزرگ» را. کارگاه دستی Manufaktur با پیشه‌وری (تولید صنفی در شهرهای سده میانه) متفاوت است، تفاوت این دو در این است که تولید در مانوفاکتور به دست صنعتگران مستقل انجام می‌شد. تولید در کارگاه به وسیله کارخانه‌گی کارگران برای سرمایه‌داران تجاری انجام می‌گیرد یا به وسیله

⁵ صنف (Guild) در این سند به آن رشته از صنعتگران یا بازرگانانی که دارای قوانینی سخت و با نظام صنفی اداره می‌شد گفته می‌شود. بنا به نظامنامه‌ی صنفی، به پشتوانه حاکمیت، ورود به صنف ممنوع بود.

گروهی از کارگران پیشه‌وری که با هم در کارگاه‌های بزرگتر سرمایه‌داران انجام می‌گرفته است. از این روی، این یک حالت انتقالی شیوه‌ی تولیدی، بین صنف (پیشه‌وری) و شیوه مدرن (سرمایه داری) اشکال تولید می‌باشد.⁽⁶⁾

⁶ (آخرین بند، بازنویسی است از پیشگفتار پلوتو پرس، لندن، 1971).

اصول کمونیزم

- ۱ -

کمونیزم چیست؟

کمونیزم اصل شرایط رهایی پرولتاریاست.

-- ۲

پرولتاریا چیست؟

پرولتاریا طبقه‌ای در جامعه است که فقط با فروش [نیروی] کار (7) خویش زندگی می‌کند و از هیچ گونه سرمایه‌ای سودی به کف

(7) در آن برهه، هم انگلس و مارکس نیز در کار دستمزدی و سرمایه‌و، به جای نیروی کار، از واژه‌ی کار استفاده می‌کردند. که رفته رفته با نوشتن کاپیتال به وسیله مارکس، این مفهوم به صورت درست نیروی کار، نوشته شد. انگلس در پیشگفتار به کتاب کار دستمزدی و سرمایه به این مفهوم اشاره می‌کند. کار، فرایند تولید می‌باشد و با سوخت و ساز نیروی کار که در مناسبات سرمایه‌داری

نمی‌آورد. دارایی و نداری پرولتاریا، زندگی و مرگ او و تنها هستندگی وی، در گرو تقاضا برای کار، وابسته به افت و خیز در وضعیت بازرگانی و وابسته به زیاده‌خواهی‌های رقابت‌های لگام گسیخته سرمایه می‌باشد. پرولتاریا، یا طبقه پرولترها، به بیانی دیگر طبقه کارگر سده نوزدهم می‌باشد.

به صورت کالایی برای مصرف و مبادله در آمده است به دست می‌آید. سرمایه دار بنابراین کار را که تولید نیروی کار است خریداری نمی‌کند، بلکه نیروی کار را برای تولید کار از پرولترا می‌خرد. مارکس و انگلس، در نوشتارهای سپسین خود، مفاهیم دقیق تر "فروش نیروی کار"، "ارزش نیروی کار" و "قیمت نیروی کار" (که نخست به وسیله مارکس به کار برده شد) جایگزین "فروش کار"، "ارزش کار" و "قیمت کار" می‌کنند. داخل کروشه‌ها [] از مترجم فارسی است.

-۳-

بنابراین، پرولترها، همیشه وجود نداشته‌اند؟

نه. طبقه‌های کارکن و ندار، طبقه‌های رنجبر همیشه وجود داشته‌اند. رنجبران و تهی‌دستانی که اغلب ندار بوده‌اند همواره وجود داشته‌اند، اما نه همانند کارگرانی که امروزه در چنین شرایطی زندگی می‌کنند، وجود نداشته است. به بیانی دیگر، پرولترها، به اینگونه که در شرایط رقابت‌های آزاد لگام گسیخته زندگی کنند، همیشه وجود نداشته‌اند.

-۴-

پرولتاریا چگونه پیدایش یافت؟

پرولتاریا با انقلاب صنعتی که در انگلستان نیمه‌ی دوم سده هیجدهم و سپس در تمامی کشورهای متمدن جهان تکرار شد، پیدایش یافت.

این انقلاب صنعتی، پیشینه خود را در پی کشف ماشین بخار، دستگاه‌های گوناگون ریسندگی، کارگاه‌های مکانیکی بافندگی و دیگر

رشته‌هایی از ماشین‌های بافندگی و دوک ریسندگی دارد. این دستگاه‌ها که بسیار گران بودند و به همین سبب تنها سرمایه‌داران بزرگ می‌توانستند آنها را خریداری کنند، جایگزین تمامی شیوه‌های تولید گردیدند و کارگران پیشین را جابجا ساختند. زیرا که این دستگاه‌ها نسبت به دستگاه‌های ناکامل چرخ‌های بافندگی و دوک‌های نخ ریزی دستی، کالاهای مرغوبتر و ارزانتری به بار می‌آوردند. این دستگاه‌ها کارخانه‌ها را یک‌سره در دست سرمایه‌داران بزرگ سپردند. اندک زمانی نگذشت که دارایی ناچیز (ابزار کار، دوک‌های نخ ریزی و مانند این‌ها را) رنجبران را سراسر، بی ارزش ساخت. پی آمد چنین روندی آن شد که سرمایه‌داران بزرگ به زودی همه چیز را در دست داشتند، و دیگر چیزی برای رنجبران به جای نماند. این رخداد، نمایانگر چهره‌ی روش تولید کارخانه‌ای در صنعت بافندگی بود.

هنگامیکه تپش نوآوری سیستم ماشینی و کارخانه‌ای به کوبش و چرخش درآمد، این روش به سرعت به دیگر رشته‌ها و شاخه‌های صنعت، به ویژه پوشاک، چاپ، سفالگری و صنایع فلزی گسترش یافت.

کار، بیش از پیش بین کارگران جدا از هم، تقسیم شد؛ به گونه‌ای که به جای آنکه همانند گذشته، کارگر تمامی کار را به تنهایی انجام دهد، اینک، تنها، قطعه‌ای از یک کار را انجام می‌دهد.

این تقسیم کار، سبب شد که چیزها ارزانتر و زودتر تولید شوند. این تولید ماشینی، فعالیت فردی کارگر را کاهش داد، کار را ساده تر کرد و [کار را] به حرکتهایی بی پایان، ملال آور و تکراری درآورد. در این روند، فرآورده، نه تنها به همان خوبی، بلکه بسیار بهتر از کار دستی تولید می شد. به این شیوه، به همانگونه که در ریسندگی و بافندگی انجام گرفت، تمامی صنایع، یکی در پی دیگری، به فرمان دستگاه‌های بخار، دستگامند شد و به صورت و روش کارخانه‌ای درآمد.

اما همزمان، همگی این صنایع به دست سرمایه داران بزرگ افتادند، و پی آمد این روند، آن بود که آن خرده استقلالی که برای رنجبران باقی مانده بود، نیز از آن‌ها گرفته شد. نه تنها پیشه وران اصلی، بلکه کارورزان نیز، زیر فرمانروایی حوزه‌های دستگاه کارخانه ای درآمدند. به موازی سرمایه داران بزرگ به گونه ای روزافزون، کارورزان کارگاه های کوچک را در کارگاه گاهای بسیار بزرگ جابجا کرد و به این گونه با صرفه جویی، از بسیاری از هزینه‌ای سنگین تولید کاسته شد و تقسیم کار ماهرانه ای را جاری ساخت.

به اینگونه، چنین روندی به آنجا انجامید که در کشورهای متمدن، اکنون، نزدیک به تمامی کارها در کارخانه‌ها انجام می گیرد. و تمامی شاخه‌های کار، کارهای دستی و کارگاه‌ها، درهم شکسته شده‌اند. این فرایند، به میزان بسیار بالایی، طبقه میانه قدیمی را به ویژه گروه‌های

کوچک پیشه وران دستی را به نابودی کشانیده و شرایط کارگران را سراسر، دگرگون ساخته و دو طبقه نوینی آفریده شده که رفته رفته، تمامی دیگران را در خویش فرو می برند. این دو طبقه به صورت زیر می باشند:

۱- طبقه سرمایه داران بزرگ که، در تمامی کشورهای پیشرفته، امروزه کم و بیش در تمامی ابزار تولید (ماشین ها و کارخانه ها) و مواد لازم برای تولید، ابزار گذران زندگی را به مالکیت انحصاری خویش در آورده اند.

۲- طبقه ای که به تمام معنا هیچگونه مالکیتی ندارد، طبقه ای که ناچار به فروش کار [نیروی کار] خویش به بورژوازی است و تا به پشتوانه آن ابزار، به داد و ستد امرار معاش بگذارند. این طبقه را طبقه پرولترها یا پرولتاریا می نامند.

-۵-

فروش کار [نیروی کار] پرولترها به بورژوازی

در چه شرایطی انجام می‌گیرد؟

[نیروی] کار، مانند هر کالای دیگری، یک کالا است، بنابراین، بهای آن نیز، درست بنا همان قانونی مشخص می‌شود که بهای دیگر کالاها. در سیستم صنعت بزرگ یا در رقابت آزاد به همانگونه که خواهیم دید، به یک مفهوم اند. بهای کالا، در میانگین، همیشه برابر است با قیمت تولید آن کالا. به همین سان، بهای [نیروی] کار نیز، برابر است به بهای تولید [نیروی] کار.

اما، قیمت تولید [نیروی] کار، درست دربردارنده مقدار ابزار و عناصر ضروری برای کارگر است تا بتواند به کار ادامه دهد و از نابودی (مرگ) طبقه کارگر جلوگیری شود. بنابراین، کارگر برای این منظور، بیش از مقدار ضروری برای [بازتولید نیروی] کار خویش دریافت نمی‌کند. بهای [نیروی] کار یا دستمزد، بنابراین به بیان دیگر، کمترین میزان لازم برای زندگی بخور و نمیر کارگر است.

به هر روی، از آنجایی که شرایط داد و ستد، گاهی خوب و گاهی بد است، این خود به آن می‌انجامد که [مبادله کننده]

در برابر کالای خویش، گاهی بهتر و گاهی بدتر به کف می‌آورد.

اما، بار دیگر، درست همینکه کارخانه دار به صورت میانگین در شرایط خوب و بد نه بیش و نه کمتر از ارزش کالاهایش به دست می‌آورد، به همانگونه نیز، کارگر به میانگین نه فزونتر و نه کمتر از دستمزد حداقل خویش دریافت می‌کند.

در صنعت بزرگ، در تمامی رشته‌های تولیدی، قانون اقتصادی دستمزدها به گونه‌ی هرچه سخت‌تر و شدیدتری برقرار و به اجرا در می‌آید.

پیش از انقلاب صنعتی، طبقات رنجبر کدام‌ها

بودند؟

بنا بر مرحله‌های گوناگون رشد جامعه، رنجبران نیز همیشه در شرایط گوناگون می‌ریسته‌اند و بنا به گوناگونی همین مرحله‌ها، آنان با طبقات حاکم و مالک، مناسبات گوناگونی داشته‌اند. در عهد عتیق، کارگران، بردگان صاحبان خود بودند، درست همانند آنچه امروزه [۱۸۴۷] در بسیاری از کشورهای عقب‌نگه داشته شده و حتی در بخش شمالی ایالات متحده آمریکا در جریان است. در سده‌های میانه، کارگران، به‌همان گونه که امروزه [۱۸۴۷] در مجارستان، لهستان، و روسیه جاری است، رنجبران، رعیت‌های [سروهای] اشراف زمیندار بودند. در سده‌های میانه، درست تا انقلاب صنعتی، کارگران، شاگرد پیشه‌ورانی بودند که در شهرها در خدمت استادکاران خرده‌بورژوا کار می‌کردند. این شاگرد پیشه‌وران، رفته رفته همراه با پیشرفت صنایع دستی به

کارگران صنایع دستی تبدیل شده و سپس به وسیله سرمایه‌داران
بزرگتر، مزدور شدند.

-۷-

پرولتاریا با بردگان چه تفاوتی دارند؟

برده، تنها یکبار و برای همیشه فروخته می‌شود؛ زندگی برده، بنا به
خواست‌های صاحب، گرچه فلاکت‌بار، با این همه، به هر روی برآورده
می‌شود. فرد پرولتاریا، دارایی تمامی طبقه سرمایه‌دار به شمار می‌آید
که [نیروی] کارش را تنها زمانی که کسی از طبقه سرمایه‌دار به آن
نیاز دارد، خریداری می‌شود و زندگی‌اش در امان نیست. این زندگی به
تمامی، در گرو آن طبقه است.

برده، از رقابت به دور است؛ پرولتاریا در رقابت بوده و تمامی
پی‌آمدهای ناگوار آن را تجربه می‌کند.

برده، به‌سان شیئی (چیز) و نه به‌سان عضوی از جامعه شناخته
می‌شود. بنابراین، برده می‌تواند نسبت به پرولتاریا زندگی بهتری
داشته باشد، زیرا که پرولتاریا متعلق به مرحله‌ی بالاتری از رشد

اجتماعی است و خود، نسبت به برده در سطح بالاتری از جامعه قرار گرفته است.

برده، تنها با پایان دادن به مناسبات برده‌داری، یعنی از این شیوه از مناسبات مالکیت خصوصی، خود را آزاد می‌سازد و در پی آن به پرولتاریا تبدیل می‌شود؛ پرولتاریا تنها با پایان دادن به تمامی مالکیت خصوصی می‌تواند خود را رها سازد.

-۸-

پرولترها با رعیت‌ها چه تفاوتی دارند؟

پرولتاریا، با ابزار تولیدی شخص دیگری، و به هزینه‌ی شخص دیگری، برای دریافت سهمی از تولید کار می‌کند.

رعیت فرآورده‌ی رنج خود را ارائه می‌دهد، پرولتاریا بخشی را دریافت می‌دارد. رعیت از ایمنی زندگی برخوردار است، پرولتاریا از امنیت زندگی برخوردار نیست. رعیت از میدان رقابت به دور است، پرولتاریا در کانون رقابت قرار دارد.

رعیت خود را از سه راه آزاد می‌سازد:

- یا به شهر می‌گریزد و در آنجا به یک پیشه‌ور کار دستی تبدیل می‌شود؛

- یا، به جای تولید و خدمات، با پرداخت پول به ارباب، به فردی مستأجر [رعیت آزاد] تبدیل می‌شود؛ و

- یا اینکه فئودال [ارباب زمیندار] خود را سرنگون ساخته و خود او مالک می‌شود.

فشرده آنکه، از یک راه یا راهی دیگر، رعیت به طبقه مالک تبدیل شده و به رقابت می‌پردازد. پرولتاریا تنها با پایان دادن به رقابت، مالکیت خصوصی و تمامی اختلاف‌های طبقاتی می‌تواند رها شود.

تفاوت بین پرولترها با پیشه‌وران چیست؟

تفاوت‌های پرولتاریا، با به اصطلاح پیشه‌ور، همانگونه که در گذشته و بیشتر در همه جا در سده گذشته (سده ۱۸) جاری بود و هنوز نیز در اینجا و آنجا جاری است، پیشه‌ور، بیشتر یک پرولتر گذرا است. هدف وی آن است که سرمایه‌ای به دست آورد و بتواند با آن کارگران دیگری را استثمار کند. و اغلب می‌تواند به این هدف برسد.

او اغلب می‌تواند در آنجا که هنوز اصناف وجود دارند و یا در آن جا که هنوز محدودیت‌های صنفی ادامه داشته و سیستم صنفی، به تسلیم در برابر روش کارخانه‌ای نیانجامیده، به سبک کارگاه پیشه‌وری که هنوز به رقابت شدید پایان نگرفته، وارد شود. اما به محض اینکه سیستم کارخانه‌ای، کارهای دستی را فراگرفت و رقابت با همه‌ی نیرو، شعله ور گردید، چنین رویکردی فرومی‌کاهد و پیشه‌ور، بیشتر و بیشتر به پرولتر دگرگون می‌شود.

بنابراین پیشه‌ور، خود را با تبدیل شدن یا به بورژوازی یا روی هم رفته با وارد شدن به لایه میانی، و یا به سبب وجود رقابت، به پرولتر (چیزی که در حال حاضر بیش از همه به چشم می‌خورد) تبدیل می‌شود و خود را از پیشه‌وری آزاد می‌کند. به هر روی او می‌تواند با پیوستن به جنبش پرولتری، به بیانی دیگر، کم و بیش با پیوستن به جنبش کمونیستی خود را آزاد [رها] سازد. (8)

⁸ (انگلس در اینجا در نسخه دست نویس نیم صفحه خالی باقی گذارده است. در پیش نویس اعتقادیه کمونیست، پاسخ همان پرسش را دارد - (شماره 12).

تفاوت میان پرولتاریا و کارگران صنایع دستی کدام است؟

کارگر صنایع دستی سده ۱۶ تا ۱۸ با چند استثناء، هنوز ابزاری برای تولید، از آن خود داشت. دستگاه بافندگی، چرخ نخ ریزی خانوادگی و تکه‌ای از زمین که در زمان فراغت روی آن به کشاورزی می‌پرداخت در شمار این ابزارند. پرولتاریا هیچ یک از این‌ها را ندارد.

کارگر صنایع دستی کم و بیش همیشه در پیرامون شهر و در پیوند کم و بیش پدر سالارانه‌ای با مالک زمین و یا کارفرمای خود زندگی می‌کند. زندگی پرولتر، بیشتر در شهرستان و با کارفرمای خود صرفاً رابطه پولی دارد. کارگر صنایع دستی خود را از رابطه پدرسالارانه، به سوی کارخانه‌های بزرگ جدا ساخته، و هرآنچه را که تا کنون دارا بوده را از دست می‌دهد و به اینگونه به یک پرولتر دگرگون می‌شود.

پی‌آمدهای فوری انقلاب صنعتی و تقسیم جامعه به بورژوازی و پرولتاریا چه بود؟

نخست، آنکه در پی‌آمد اینکه تولیدات صنعتی به وسیله‌ی ماشین به دست می‌آمد، پیوسته ارزان و ارزانتر می‌شد. در تمامی کشورهای روی زمین، سیستم صنایع دستی و یا صناعی که بنیادشان از کار دست بود، به تمامی از بین رفت. تمامی کشورهای نیمه وحشی که کم و بیش با رشد تاریخی بیگانه بودند، و آنانی که صنعت‌اشان در کار دستی در تنگنا مانده بود، با خشونت تمام به جبر از انزوا بیرون کشانیده شدند. آنان کالاهایی ارزانی را از انگلستان خریداری کرده و کارگران صنایع دستی خود را به نیستی کشانیدند. کشورهایایی که به این شناخته شده بودند که در درازای هزاران سال پیشرفتی نداشته‌اند- برای نمونه هندوستان- سراسر به انقلاب کشانیده شدند، و حتی چین، اکنون به سوی انقلاب روی نموده است.

به جایی رسیدیم که اختراع یک ماشین تازه در انگلستان در درازای یکسال، میلیون‌ها کارگر چینی را از نان خوردن محروم می‌سازد.

به این گونه، صنعت بزرگ، تمامی مردم روی زمین را به یکدیگر پیوند داد، بازارهای محلی را در یک بازار جهانی ادغام کرد، شهری‌گری و پیشرفت را به همه جا گسترانید و اطمینان بخشید که هرآنچه در کشورهای متمدن رخ می‌دهد در تمامی کشورهای جهان پی‌آمدهایی خواهد داشت.

به این‌سان، چین روندی به آن می‌انجامد که اگر اکنون [۱۸۴۷] کارگرانی در انگلستان یا فرانسه خود را رها سازند، سبب ساز شعله ور شدن انقلاب در دیگر کشورها خواهند شد. انقلابی که دیر یاز زود، بایستی رهایی دیگر طبقات کارگر را تکمیل نماید.

دوم، هرآنجا که صنایع بزرگ جایگزین صنایع دستی شد، سرمایه‌دار، ثروت و فقر را به نهایت خود کشانید و خویش را به سان بالاترین طبقه در کشور تبدیل کرد. پی‌آمد، چنین گردید: هرآنجا که این روند جاری شد، سرمایه‌داری قدرت سیاسی را در دستهای خود قبضه کرد و طبقه حاکمه موجود، اشرافیت، صنف سالاران و نمایندگان آنان و سلطنت مطلقه را برکنار ساخت.

بورژوازی قدرت اشرافیت را پایان داد، به اجباری بودن اجاره‌داری املاک- به بیان دیگر، رواج دادن خرید و فروش ملک

زمینی، و با لغو امتیازهای اشرافی گری، آنها را از بین برد. بورژوازی، قدرت صنف سالاران را با پایان دهی به امتیازهای صنف‌ها و صنایع دستی از بین برد. به جای آنان، رقابت، حاکم شد- یعنی، حالتی در جامعه که در آن، هرکسی این حق را دارد که در شاخه‌ای از صنعت وارد شود، تنها مانع چنین ورودی، کمبود میزان سرمایه لازم می باشد.

پیش درآمد رقابت آزاد، یک اعلام سراسری است که از این به بعد اعضا جامعه، تا آنجا که سرمایه‌هایشان نابرابر باشد، نابرابر خواهند بود، و آن سرمایه نیز ابزاری برای قدرت به شمار می آید، و بنابراین سرمایه‌داران، یعنی بورژوازی، به نخستین طبقه در جامعه در آمده است.

رقابت آزاد برای ایجاد صنعت بزرگ، [در آغاز] یک ضرورت است، زیرا که تنها در چنین موقعیتی در جامعه است که صنعت بزرگ می‌تواند راه خود را بگشاید.

بورژوازی با نابودی قدرت اجتماعی اشرافیت و صنف سالاری، قدرت سیاسی آنان را نیز نابود گردانید. طبقه سرمایه‌دار، با فرابردن خود به سان نخستین طبقه موجود در جامعه، به سان طبقه مسلط سیاسی نیز اعلام وجود کرد. این کار را با ترویج سیستم نمایندگی، به پیش برد. پایه این [سیاست] بر مبنای برابری سرمایه‌داری در پیشگاه قوانین و به رسمیت شناختن

اصل رقابت آزاد استوار شده است. در اروپا این سیستم به صورت سلطنت مشروطه شکل گرفت. در این سیستم مشروطه سلطنتی، کسانی از حق رای برخوردارند که داری میزان معینی دارایی باشند؛ می توان گفت که دسته‌ی برخوردار از این حق، تنها خود افراد طبقه سرمایه‌دار هستند. این انتخاب‌کنندگان سرمایه‌دار، نمایندگانی را بر می‌گزینند، و این نمایندگان سرمایه از حق رای خود در لغو مالیات استفاده می‌کنند و یک دولت سرمایه‌داری را بر می‌گزینند.

سوم، هر آنجا که پرولتاریا پا به پای سرمایه‌داری رشد یافت، به همان نسبت، و همان میزان که دارایی بورژوازی افزایش می‌یابد، پرولتاریا از نظر شمار رشد می‌کند. زیرا که پرولترها تنها به وسیله سرمایه می‌توانند به کار گرفته شوند، و از آنجا که سرمایه تنها از راه استخدام [نیروی] کار افزایش می‌یابد، افزایش شمار کارگران دقیقاً با افزایش سرمایه هم‌گام به پیش می‌رود.

همزمان، این فرایند سرمایه‌داران و پرولتاریا را به همراه هم به شهرهای بزرگ، به آنجا که صنعت را می‌توان با بیشترین سودآوری به پیش برد، می‌کشاند و از آنجا که توده‌ی بزرگی را در یک نقطه پرتاب می‌کند، پرولتاریا را به قدرت خود [پرولتاریا] آگاه می‌سازد.

فراتر آنکه، هرچه این فرایند جلوتر رود، ماشین‌های جدیدی که به [نیروی] کار کمتری نیاز دارند اختراع می‌شوند، فشار هرچه سنگین‌تری به وسیله صنعت بزرگ، بر دستمزدها وارد می‌آید، همانگونه که دیده‌ایم، دستمزدها را به حداقل کاهش می‌دهد و بنابراین به آن می‌انجامد که شرایط پرولتاریا را به گونه‌ای فزاینده تحمل ناپذیرتر می‌گرداند.

افزایش نارضایتی پرولتاریا بنابراین به قدرت فزاینده طبقه کارگر گره می‌خورد و انقلاب اجتماعی پرولتاری را هموار می‌سازد.

دیگر پی‌آمدهای انقلاب صنعتی چه بود؟

صنعت بزرگ با ماشین بخار و دیگر ماشین‌ها، ابزارهای بی‌پایان گسترش‌یابنده‌ی تولید صنعتی را جاری کرد، به تولید سرعت بخشید و از هزینه آن کاست. با پیدایش چنین آسانی‌سازی‌ها و امکاناتی، رقابت آزاد که به ضرورت، به صنعت بزرگ‌گه خورد، شکل‌های بسیار سخت و گزافی یافت و تولید، بیش از تقاضا آفریده شد.

درپی‌آمد، کالاهای آماده برای فروش، فروخته نشد، به اصطلاح بحران تجاری به انفجار رسید. کارخانه‌ها باید به ناچار بسته می‌شدند، صاحبانشان ورشکسته و کارگران بی‌نان. ژرفترین فلاکت‌ها نمایان شد.

پس از چندی، تولیدات بادکرده به فروش می‌رسند، کارخانه‌ها بازگشایی شده و به چرخش درمی‌آیند، دستمزدها افزایش می‌یابند، و داد و ستد، رفته رفته بهبود می‌یابد.

اما این [رونق] به درازا نمی‌کشد و کالاهای بسیاری دوباره تولید شده و بحران جدیدی سرپرون می‌آورد، تنها همان سیر را می‌پیماید.

از آغاز این سده (نوزدهم)، شرایط صنعت، پیوسته به دوره‌های رونق و بحران در نوسان بوده است. نزدیک به برهه‌های ۵ تا ۷ ساله بحرانی جدید همیشه با سنگین‌ترین بارها برگرده کارگران، و همیشه با خیزش‌های انقلاب سراسری که تمامی وضعیت موجود را نشانه می‌گیرند پدیدار شده است.

پی آمد این بحران‌های اقتصادی چرخشی چیست؟

نخست:

اینکه، صنایع بزرگی که خود در نخستین گام‌ها، از رقابت آزاد آفریده شدند، اینک خود، رقابت‌های آزاد بزرگی جاری کرده اند؛

اینکه، آنچه که برای صنایع بزرگ، رقابت و ارگان منفرد تولید، به پای‌بند و بازدارنده‌ای تبدیل شده است، باید درهم شکسته شود و شکسته نیز خواهد شد؛

اینکه، تا هنگامی که صنایع بر پایه‌های کنونی خود قرار دارد، تنها به بهای هرج و مرج‌های عمومی هر هفت ساله می‌تواند دوام یابد، و هر باره نه تنها پرولتاریا و تمدن را در فلاکت فرومی‌برد، بلکه بخش بزرگی از سرمایه داری را نیز به نابودی می‌کشانند.

بنابراین، یا صنایع بزرگ بایستی خود را تسلیم کنند، چیزی که به طور مطلق ناشدنی است، یا اینکه، به‌سان یک ضرورت گریز ناپذیر به سازمان اجتماعی نوینی بگرایند که در آن تولید، دیگر با رقابت در برابر این یا آن صاحب صنعت منفرد اداره نمی‌شود، بلکه به وسیله تمامی جامعه، با برنامه‌ریزی مشخص و به هدف برآوردن نیازهای همه گان اداره می‌شود.

دوم:

آن که صنایع بزرگ و گسترش بی‌انتهای تولیدی تا آنجا که شدنی است، رشته امکان‌هایی از نظم اجتماعی را به ارمغان می‌آورد که در آن، تولید به آن میزانی انجام می‌گیرد که هر فردی از جامعه در موقعیتی خواهد بود که تمامی توان و استعدادهای خود را با آزادی کامل به آزمون آورده و رشد بخشد.

بنابراین، به نظر می‌رسد که تمامی کیفیت‌های صنایع بزرگ که در جامعه امروزی، سبب بحران‌ها و فلاکت می‌شوند، در سازمان اجتماعی دیگری، همه‌ی این فلاکت‌ها و این رکودهای فاجعه‌بار را پایان می‌بخشد.

به روشنایی و به آشکارا می‌بینیم:

(۱) که، مسئولیت تمامی این نکبت‌ها، همگی از این پس تنها از آن نظام اجتماعی نامناسبی سرچشمه می‌گیرد که دیگر به نیازهای شرایط واقعی پاسخگو نیست؛ و

(۲) در یک نظام اجتماعی نوین، تمامی این شرها و نظم موجود جایی نخواهند داشت.

چنین سازمان اجتماعی نوینی بایستی چگونه باشد؟

فراتر از هرچیز، این نظم نوین، اداره صنایع و تمامی شاخه‌های تولیدی را از دست رقابت بین افراد بیرون آورده و به جای آن سیستمی نهادینه می‌سازد که در آن، تمامی این شاخه‌های تولید به وسیله جامعه‌ای همبسته به کار انداخته می‌شود. به این معنا که به سود مشترک همه‌گانی، بنا به برنامه مشترک و دخالت‌گری تمامی اعضاء جامعه به جریان می‌افتد. به بیان دیگر، به رقابت پایان داده و همکاری همه‌گان را جایگزین رقابت می‌سازد.

افزون‌تر، از آنجا که مدیریت صنایع به وسیله‌ی افراد، به اجبار به مالکیت خصوصی می‌انجامد، و از آنجا که رقابت در واقع تنها و تنها راه و شیوه‌ای است که در آن، کنترل صنایع به وسیله صاحبان مالکیت خصوصی نمایان می‌شود، بنابراین، به آن می‌انجامد که مالکیت خصوصی نمی‌تواند از رقابت و مدیریت فردی بر صنایع، جدایی پذیر باشد.

بنابراین، مالکیت خصوصی باید پایان پذیرد و به جای آن استفاده اشتراکی تمامی ابزار تولید و توزیع تمامی تولیدات، در یک کلمه،

بنا به هم پیمانی همه‌گانی آنچه که مالکیت اشتراکی کالاها نامیده می‌شود، برقرار گردد.

به راستی، به گونه‌ای تردید ناپذیر، راه پایان دهی به مالکیت خصوصی، کوتاه‌ترین و پرمعناترین راه آن، بیان انقلاب در تمامی نظم اجتماعی است. این [راه حل انقلاب] با رشد صنایع به یک ضرورت تبدیل شده و به همین سبب به وسیله کمونیست‌ها به درستی به‌سان درخواست اصلی خود به پیش برده می‌شود.

- ۱۵ -

آیا در گذشته، پایان دادن به مالکیت خصوصی

شدنی بود؟

نه. هر دگرگونی در نظام اجتماعی، هر انقلابی در مناسبات مالکیت، ضرورت پی‌آمد پیدایش نیروهای جدید تولیدی است که دیگر با مناسبات مالکیت کهنه همخوانی ندارد. مالکیت خصوصی همیشه وجود نداشته است.

هنگامی، در پایان سده‌های میانه، شیوه نوینی از تولید پیدایش یافت که نمی‌توانست زیر مناسبات و مالکیت فئودالی و اصناف جریان یابد. این صنایع دستی که در مناسبات مالکیت کهنه رشد کرده بود، شکل نوینی از مالکیت را آفرید، یعنی، مالکیت خصوصی. و برای صنایع دستی و نخستین مرحله گسترش صنعت بزرگ، مالکیت خصوصی تنها شکل ممکنه مالکیت بود؛ و نظام اجتماعی برآمده از آن، تنها نظام اجتماعی ممکن بود.

هنگامی که تولید به آن اندازه که برای همه بسنده باشد ناممکن شود، و اضافه تولیدی برای رشد سرمایه اجتماعی و گسترش نیروهای تولیدی به دست نیاید- در آن هنگام که این شرایط ناممکن شده باشد، همیشه برای پیشبرد استفاده از نیروهای تولیدی جامعه، بایستی طبقه فرمانروایی و نیز تهی‌دستان و طبقه استثمار شونده‌ای وجود باشند.

چگونگی ساختار یابی این طبقات در گرو مرحله پیشرفت [آن جامعه] می‌باشد.

کشاورزی سده‌های میانه، ارباب و رعیت را برایمان آورد، شهرهای سده‌های میانه اخیر، پیشه‌وری و استادکاران و شاگردان روزمزد را به ما نشان می‌دهد؛ سده هیفدهم، کارگران صنایع دستی را و سده نوزدهم کارخانه داران بزرگ و پرولتاریا را دارد.

آشکار است که، تا کنون، نیروهای تولیدی هرگز به آن نقطه پیشرفتی که برای همه‌گان رشد به بار آورد، نرسیده است، و مالکیت خصوصی به‌سان پای‌بند و دیوارِ بن بست‌ی در برابر ادامه‌ی پیشرفت نیروهای تولیدی در آمده است.

اینک، به هر روی، پیشرفت صنایع بزرگ به دوره‌ی نوینی انجامیده است. سرمایه و نیروهای تولیدی، تا گستره‌ی بی‌سابقه‌ای گسترش یافته است، و ابزاری در دست است که بدون محدودیت در آینده‌ای نزدیک چندین برابر گردانند. افزونتر، نیروهای تولیدی در دست شمار اندکی از سرمایه‌داران متمرکز شده، در حالیکه توده‌ی بزرگی از مردم بیشتر و بیشتر به سوی پرولتار شدن ریزش می‌کنند، و شرایط آنان نسبت به افزایش ثروت سرمایه‌داران، فلاکت‌بارتر و غیرقابل تحمل‌تر می‌شود.

و سرانجام، این نیروهای عظیم و به آسانی گسترش‌یابنده، تولید مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری را به آستانه‌ای رسانیده که هرآینه سبب از هم گسستن خشونت‌بارترین بازدارنده‌های نظام اجتماعی می‌گردد. اینک، در چنین شرایطی، پایان دهی به مالکیت خصوصی نه تنها شدنی است، بلکه به‌سان یک ضرورت بی‌برو برگرد درآمده است.

آیا پایان دادن به مالکیت خصوصی به روش صلح آمیز شدنی است؟

این یک آرزوست، اگر چنین چیزی رخ می‌داد، کمونیست‌ها آخرین گروهی هستند که با آن مخالفت می‌ورزند. کمونیست‌ها، ولی بسیار خوب می‌دانند که تمامی خوش خیالی‌ها نه تنها بیهوده‌اند، بلکه حتی زیان آور نیز هستند. آنان به خوبی می‌دانند که انقلاب، با اراده‌گرایی و خودخواسته برپا نمی‌شود، بلکه، هر جا و همیشه، انقلاب‌ها، پی‌آمدهای ضروری هستند که به تمامی، از خواست و رهبری حزب‌های منفرد و تمامی طبقات، مستقل می‌باشند.

اما کمونیست‌ها به پیشرفت پرولتاریای بیشتر کشورهای پیشرفته می‌نگرند که چگونه با خشونت سرکوب می‌شوند، و به همان گونه، مخالفین کمونیسم نیز با تمامی نیرو در برابر انقلاب تلاش می‌ورزند. اگر پرولتاریای زیر فشار، سرانجام به سوی انقلاب روی آورد، بنابراین ما کمونیست‌ها به همان‌گونه که اکنون با کلام از منافع پرولتاریا پشتیبانی می‌کنیم، در آن روز نیز [در عمل] از خواست‌های آنان پشتیبانی خواهیم کرد.

آیا ممکن است مالکیت خصوصی با یک ضربه پایان یابد؟

نه! فراتر از نیروهای تولیدی موجود که نمی‌تواند با یک ضربه ناگهانی به گسترش ضروری برای برقراری یک جامعه اشتراکی رشد یابد.

به هر روی، انقلاب پرولتری، جامعه موجود را به تدریج دگرگون ساخته و قادر خواهد بود تا مالکیت خصوصی را تنها هنگامی که ابزار تولید به میزان بسنده‌ای در دسترس باشد، ملغا سازد.

فرایند این انقلاب چه خواهد بود؟

فراتر از همه، انقلاب به ایجاد قانون اساسی دموکراتیک و به فرمانروایی مستقیم یا غیر مستقیم پرولتاریا می‌پردازد. مستقیم در انگلستان، جایی که پرولتاریا در برهه کنونی بیشترین شمار اهالی مردم را تشکیل می‌دهد. غیر مستقیم در فرانسه و آلمان، جاهایی که بیشترین مردم نه تنها پرولتر نیستند، بلکه بیشتر، زحمتشکان روستایی و خرده بورژوازی هستند که در روند فرو ریزی به سوی پرولتاریا می‌باشند و نسبت به تمامی خواست‌های سیاسی خود، بیشتر و بیشتر وابسته به پرولتاریا هستند. از این روی، اینان کسانی‌اند که بایستی، هرچه زودتر با خواست‌های پرولتاریا همخوان شوند.

- ۱۹ -

**آیا این انقلاب می‌تواند تنها در یک کشور واحد
رخ دهد؟**

نه! صنایع بزرگ با ایجاد بازار جهانی، مردم سراسر جهان، به ویژه مردمان متمدن را به آنچنان پیوندهای نزدیکی با یکدیگر

رسانیده که دیگر هیچکس از آنچه برای دیگری رخ می‌دهد ناوابسته نیست.

فراتر آنکه، صنایع بزرگ پیشرفت اجتماعی کشورهای متمدن را هماهنگ ساخته و به آنچنان گسترشی رسانیده که در تمامی آنها، بورژوازی و پرولتاریا، به صورت دو طبقه‌ی اصلی جامعه فرا روئیده و مبارزه بین آنها، مبارزه‌ی سهمناک امروزه می‌باشد. پی‌آمد آن، انقلاب کمونیستی نه فقط پدیده‌ای ملی، بلکه همزمان، می‌بایستی در تمامی کشورهای متمدن - می‌توان گفت، دستکم در انگلستان، آمریکا، فرانسه و آلمان رخ دهد.

در این کشورها، کم و بیش به سرعت پیش خواهد رفت، بسته به اینکه کدامین کشور صنعت پیشرفته‌تر، دارایی سنگین‌تر و توده‌ی عظیم‌تری از نیروهای تولیدی دارد. بنابراین، در آلمان، کندتر و با بازدارنده‌های بیشتری برخورد خواهد کرد و در انگلستان با دشواری‌های کمتر و با سرعت بیشتری پیش خواهد رفت.

این [انقلاب پرولتری]، تاثیر عظیمی بر دیگر کشورهای جهان می‌گذارد و به گونه‌ای بنیادین آهنگ پیشرفتی را که تا کنون پی‌گرفته است، و همچنان با شکوه به پیش می‌برد، دگرگونی می‌آفریند.

این انقلاب، انقلابی جهانی است و به همین سبب، گستره‌ای جهانی دارد.

پی‌آمدهای محو قطعی مالکیت خصوصی چه خواهد بود؟

جامعه تمامی نیروها و ابزار تولید، بازرگانی، داد و ستد و توزیع تولیدات را از دست سرمایه‌داران خصوصی بیرون آورده و به جای آن بر پایه‌ی برنامه‌ای برای دستیابی به منابع و پاسخگویی به نیازهای تمامی جامعه به اجرا در آورده و رهبری می‌کند. به این گونه، مهمتر از همه، پی‌آمدهای نکبت‌زای نهادینه شده در صنایع بزرگ نیز پایان می‌پذیرد.

پس از آن، دیگر، بحرانی در میان نخواهد بود، گسترش تولید که در نظام اجتماعی کنونی اضافه تولید و بنابراین سبب اصلی فلاکت شده است، از این پس، بحران را نخواهد بود و در صورت لزوم به افزایش نیز روی خواهد نمود. این افزایش تولید، بنا به ضرورت برای اطمینان بخشی به جامعه، اما به جای ایجاد فلاکت، برای پاسخگویی به نیازهای همگان خواهد بود؛ جامعه

[اشتراکی] نیازهای نوینی می‌آفریند و همزمان پاسخگوی آن نیازها خواهد بود.

[افزایش تولید] به شرط و به برانگیختن پیشرفت تبدیل می‌شود، که دیگر پیشرفت همیشه آنگونه که در گذشته داشت، دیگر سراسر نظام اجتماعی را مختل نمی‌کند. صنایع بزرگ، آزاد از فشار مالکیت خصوصی، به چنان گسترشی می‌افتد که می‌توان آنرا به تاثیرگذاری صنایع دستی بر صنایع بزرگ در شرایط کنونی مقایسه کرد، نقش ناچیزی خواهد داشت. این رشد صنعتی، آنچنان انبوه تولیدهای بسنده را در دسترس جامعه قرار خواهد داد که نیازهای همه‌گان را برآورد.

به همین گونه در باره کشاورزی که از فشار مالکیت خصوصی رنج می‌برد و با مالکیت خصوصی واپس نگه‌داشته و به تقسیمات کوچکتری انجامیده، نیز صدق می‌کند، در اینجا، پیشرفت‌های موجود و کاربردهای علمی به کارکرد در آمده و با جهشی به پیش، به جامعه اطمینان خواهد داد که تمامی نیازهایش را تولید می‌کند.

به اینگونه، فراوانی چنین کالاهایی، برای برآوردن نیازهای تمامی اعضا جامعه، پاسخگو خواهد بود. تقسیم جامعه به طبقات مختلف و دشمن‌خواه سپس غیرضروری خواهد بود. در واقع،

تقسیم بندی کنونی طبقات نه تنها غیر ضروری بل که در جامعه نوین، غیر قابل پذیرش خواهد گردید.

موجودیت طبقات بنانهاده شده برپایه‌ی تقسیم کار، و تقسیم کار به‌گونه‌ای که اکنون شناخته شده است به طور کامل از میان برداشته خواهد شد. از آنجا که فرایندهای مکانیکی و شیمیایی برای بارآوری سطح صنایع و تولید کشاورزی به میزانی که شرح داده شد بسنده نیستند، گنجایش و توان انسانی که این فرایندها را به کار می‌گیرند نیز بایستی متناسب و همخوان با پیشرفت باشد.

درست همانسان که برزگران تهی‌دست روستا و کارگران پیشه‌وری سده گذشته [سده ۱۸ م] شیوه زندگی خویش را یکسره دگرگون ساختند و با کشانیده شدن به سوی صنایع، به طور کامل به مردمان دیگری تبدیل شدند، به همان شیوه نیز، کنترل اشتراکی بر تولید به وسیله جامعه و رشد نوین به دست آمده، به تمامی هردو نیاز کاملاً متفاوتی به عینیت یابی انسانی، دیگرگونه دارد.

أدمها، دیگر نه مانند آنگونه که امروز سرسپرده‌ی یک شاخه‌ی منفرد تولیدی هستند و به آن وابسته، و به وسیله آن، زیر بهره‌کشی کشانیده شده‌اند، بل که دیگر زآن پس نیروی خویش را به هزینه تمامی دیگران گسترش نخواهد داد؛ و از آن پس تنها

یک شاخه [تولید]، یا یک شاخه از شاخه‌ای منفرد از تولید را به عنوان تمامی تولید نمی‌شناسند.

تمامی صنایع، به دست جامعه کنترل می‌شود، و بنا بر برنامه، کارکرد می‌یابند، در اینجا [جامعه سوسیالیستی]، نوع انسان پیش فرض است، توان انسان‌ها با هماهنگی، همه سویه و موزون رشد می‌کند، و قادر خواهد بود که خود، سیستم تولیدی را به سان یک مجموعه بنگرد. تقسیم کار، که یکنفر را کشاورز تهی دست و دیگری را کفش‌دوز و سومی را کارگر کارخانه و چهارمی را به بازیگر بازار سهام در می‌آورد که در اینجا با ورود تولید ماشینی زیر گرفته شده‌اند، به تمامی، ناپدید شده است. آموزش علمی، جوانان را به سرعت نیرومند می‌سازد تا خود را با دستگاه تولید ماشینی در واکنش به نیازهای جامعه یا بنا به علاقمندی‌های خویش از یک شاخه تولیدی به دیگر شاخه‌ها آشنا سازند.

بنابراین، خویش را از مشخصه‌ی یک جانبه بودگی تقسیم کار کنونی که بر همه افراد تحمیل شده، رها می‌سازد. جامعه‌ی کمونیستی به این گونه، برای اعضا خویش این را ممکن می‌سازد تا به گونه‌ای همه جانبه، توان پیشرفته‌ی خویش را به تمامی به کار گیرد. اما با چنین رویدادی، طبقات، به ضرورت از میان برداشته می‌شوند. و پی آمد چنین رویکردی، آن خواهد بود که

جامعه‌ای سازمان‌یافته بر پایه‌ی کمونیستی با طبقات موجود از یک سو ناهمخوان خواهد بود و در سوی دیگر، هر ساختاری از چنین جامعه‌ای ابزار نابودی اختلافات طبقاتی را فراهم می‌آورد.

یکی از پی‌آمدهای جانبی آن، پایان یابی اختلاف‌های بین شهر و روستا و ناپیدی این تفاوت می‌باشد. مدیریت کشاورزی و صنعت به دست همان مردم انجام می‌گیرد و نه به دست دو طبقه مختلف از اهالی، تنها به دلایل کاملاً مادی، این شرط لازم نهاد کمونیستی است. پراکندگی جمعیت کشاورزی بر روی زمین، در کنار انبوه شدن جمعیت صنعتی در شهرهای بزرگ، پی‌آمد یک بیماری برآمده از و مربوط به شرایط توسعه نیافتگی در هر دو رشته کشاورزی و صنعت است. این شرایط، در حال حاضر می‌تواند در برابر پیشرفت آتی، به‌سان بازدارنده‌ای به شمار آید.

به طور کلی، همکاری همه اعضای جامعه به هدف بهره برداری برنامه ریزی شده از نیروهای تولیدی، گسترش تولید را به نقطه‌ای از دگرگونی می‌رساند که نیازهای همه‌گان را برآورده، و به لغو آن [مناسباتی] می‌پردازد که پاسخگویی به نیازهای برخی، به هزینه‌ی نیازمند سازی دیگران تمام می‌شود، انحلال کامل طبقات و اختلاف‌های طبقاتی، توسعه همه جانبه ظرفیت‌های همه‌ی اعضای جامعه، با حذف تقسیم کنونی کار، با آموزش و پرورش صنعتی، با درگیر شدن در فعالیت‌های گوناگون، با

مشارکت همه‌گان در خشنودی همه‌گانی در تولید جمعی، با ترکیب شهر و روستا - این‌ها همه، از جمله پی‌آمدهای پایان دهی به مالکیت خصوصی هستند.

- ۲۱ -

نقش جامعه‌ی کمونیستی بر خانواده چگونه خواهد بود؟

روابط بین جنسیت‌ها را به روابط و موضوعی کاملاً خصوصی بین خود آنها وامی‌گذارد. و به موضوعی دگرگون می‌سازد که مداخله جامعه در آن، بی‌مورد شمرده می‌شود. چنین روابطی از آنجا شدنی است که می‌تواند به مناسبات مالکیت خصوصی پایان داده و آموزش فرزندان را بر پایه‌ی جامعه‌ی اشتراکی واگذارد. و به این گونه می‌تواند دو پایه‌ی زناشویی سنتی - به وابستگی که در مالکیت خصوصی، یعنی مالکیت مردان بر زنان و نیز مالکیت خانواده بر فرزندان ریشه دارد - را بزداید.

و در اینجا پاسخی به جار و جنجال بسیار اخلاق گرایانه فرومایه "اشتراکی ساختن زنان" است. اشتراکی ساختن زنان، از جمله بیماری‌های سراسر جاری جامعه بورژوایی است که امروزه روسپی‌گری بیان آشکار آن است. اما روسپی‌گری در مالکیت خصوصی ریشه دارد و با پایان دهی به این جامعه، روسپی‌گری نیز از میان برداشته می‌شود. جامعه کمونیستی، به جای اشتراک زنان، در واقع اشتراک زنان را از میان بر می‌دارد.

-۲۲-

نگرش کمونیسم در باره موجودیت ملیت‌ها چه خواهد بود؟

ملیت‌ها در بردارنده‌ی افرادی از جامعه اند که با توجه به اصول آن جامعه، خویش را ملزم می‌دانند که در نتیجه‌ی نهاد ملیت با یکدیگر مرتبط باشند و یا در نتیجه همین اصل، خود را در آن حل کنند. از این روی، درست می‌بایستی

همانند انواع حکومت‌ها و اختلافات طبقاتی، همواره با لغو
ریشه‌های آنها، یعنی مالکیت خصوصی پایان یابد.^(۹)

^(۹) 3. انگلس، "بدون تغییر" را در اینجا، قرار داده و اشاره به پاسخی است در پیش نویس ژوئن که
زیر عنوان شماره 21 نشان داده شده است.

برخورد به دین‌های موجود چگونه خواهد بود؟

همه دین‌ها، تا کنون بیان مراحل توسعه تاریخی از مردم و یا گروهی از مردم بوده‌اند. اما کمونیسم آن مرحله‌ی رشد تاریخی است که همه دین‌های موجود را بیهوده و ناپیدی آنها را به ارمغان می‌آورد.⁽¹⁰⁾

تفاوت کمونیست‌ها با سوسیالیست‌ها کدام است؟

می‌توان گفت که، سوسیالیست‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

سوسیالیست‌های ارتجاعی

گروه نخست، دربرگیرنده‌ی گروندگان یک جامعه فئودالی و پدرسالار است که اکنون، در هم پاشیده شده است، و هنوز هم

¹⁰ (به همانگونه، این اشاره به پاسخ شماره 23 در پیش نویس ژوئن می‌باشد

روزانه به دست صنعت بزرگ و تجارت جهانی که آفریده و پی‌آمد خود آنان است، یعنی جامعه بورژوازی در حال نابودی است. این دسته [سوسیالیست‌های واپس‌گرا]، از نکبت‌های جامعه موجود [بورژوازی]، چنین نتیجه می‌گیرد که: جامعه فئودالی و پدرسالارانه باید بازسازی شود، چرا [دوران سپری شده] که از پلیدی‌های جامعه‌ی امروزی آزاد بوده است. به هر گونه، تمامی پیشنهاد‌های خود را برای پایان یابی جامعه موجود پیش روی می‌گذارد.

این دسته از سوسیالیست‌های ارتجاعی، ورای تعصب ظاهری و اشک‌های سوزان خویش برای بدبختی پرولتاریا، با این وجود، به سبب‌های زیر مورد مخالفت بسیار شدید کمونیست‌ها هستند:

(۱) برای امری ناشدنی مبارزه می‌کند.

(۲) به جستجوی برپایی حکومت اشراف، استادان اصناف و تولید خرد می‌باشد.

این دسته، همراهان خود را در میان پادشاهان مستبد یا فئودال، بالایی‌ها، سربازان، و کشیش‌ها جستجو می‌کند و خواهان جامعه‌ای است تا از شرارت‌های جامعه امروزی آزاد باشد، اما دستکم به همان میزان، پلید، و بدون آنکه کوچکترین چشم اندازی به کارگران زیر ستم و یا چشم‌اندازی از انقلاب کمونیستی که از گذر آن رهایی را به ارمغان آورد، به دست دهد.

سوسیالیست‌های ارتجاعی، با همسازی برای هدف مشترک با بورژوازی علیه پرولتاریا، به فوریت رنگ واقعی خود را آشکار می‌سازد.

سوسیالیست‌های بورژوا

دومین دسته بندی، دربر گیرنده پیروان جامعه کنونی است که با نکبت‌هایی که به اجبار به بار آورده، از آینده خویش بیمناک می‌باشد. بنابراین، آنچه که آنان می‌خواهند حفظ همین جامعه، اما فارغ از نکبت‌هایی که خود به سان میراث، بخشی از آن [مناسبات] است، می‌باشد.

برای دسیته‌ای به این هدف، برخی از آنان بیشتر هواخواه اقدامات رفاهی صرف اند - در حالی که، اصلاحات پر آب و تابی را پیش روی می‌گذارند به این هدف‌اند تا اساس زندگی و جامعه‌ی موجود را دوام بخشند.

کمونیست‌ها باید علیه این سوسیالیست بورژوا مبارزه کنند، زیرا آنها به سود دشمنان کمونیست‌ها تلاش می‌ورزند تا جامعه‌ای را که کمونیست‌ها سرنگونی آن را نشانه گرفته‌اند در امان نگاهدارند.

سوسیالیست‌های دمکرات

سرانجام، سومین دسته‌بندی دربرگیرنده‌ی سوسیالیست‌های دمکرات هستند که در نهایت، به سود همان اقداماتی رای می‌دهند که کمونیست‌ها خواهان آن هستند. همانگونه که در پرسش ۱۸ بیان شد، نه به‌سان بخشی از انتقال به کمونیسم، بلکه به‌عنوان اقداماتی که به هر روی، می‌پندارند برای محور نکبت‌های فلاکت‌بار جامعه کنونی بسنده است.

این سوسیالیست‌های دمکرات یا پروولترهایی هستند که هنوز از شرایط آزادی طبقه خویش آگاهی لازم و روشنی ندارند و یا آنکه، آنان نمایندگان خرده بورژوازی هستند، طبقه‌ای [لایه‌ای] که، پیش از دستیابی به دموکراسی و اقدامات سوسیالیستی که به آن می‌انجامد، دارای منافع مشترک بسیاری با پروولتاریاست.

در لحظه عمل، با این سوسیالیست‌های دمکرات به دریافت [مشترکی] دست می‌یابند و روی هم رفته، تا حد ممکن به سیاست مشترکی دست می‌یابند - مشروط به آنکه این سوسیالیست‌ها را آنگونه آماده سازند تا به خدمت‌گذاری بورژوازی حاکم در نیایند و به کمونیست‌ها حمله نکنند. روشن است که این شکل از همکاری عملی، به معنای چشم پوشی از گفتگو برای آشکار سازی اختلاف‌ها نیست.

تفاوت بین کمونیست ها و دیگر حزب‌های کنونی چیست؟

این نگرش در کشورهای گوناگون، متفاوت است. در انگلستان، فرانسه و بلژیک، که در آن‌ها حاکمیت سرمایه‌داری برقرار است، کمونیست‌ها هنوز با برخی احزاب مختلف دموکرات، منافع مشترکی دارند، علاقه‌ای که هرچه به اقدامات سوسیالیستی نزدیکتر و برنده‌تر باشد، آنان مشتاقانه‌تر به اهداف کمونیست‌ها نزدیکتر می‌شوند. به این بیان که آنان، به روشنی و برّندگی خواست‌های پرولتاریا را به پیش می‌برند و هرچه بیشتر به حمایت پرولتار وابستگی می‌شوند. در انگلستان، به عنوان مثال، چارتیست‌ها (11)، بسیار به کمونیست‌ها نزدیک تر هستند تا به خرده بورژوازی دمکرات به اصطلاح رادیکال.

11 (چارتیست‌ها شرکت کنندگان در جنبش سیاسی از کارگران بریتانیا که از سال‌های 1830 تا نیمه‌ی سال‌های 1850 به درازا انجامید بودند. آنان پذیراندن برنامه (چارت) خلق را شعار خود داشتند، خواستار حق رای همه‌گانی و دیگر اقداماتی که حق رای را برای تمامی کارگران تضمین می‌کرد بودند. لنین چارتیسم را به‌سان "نخستین جنبش انقلابی، گسترده، واقعا سراسری و سیاسی پرولتاریای

در امریکا، که در آنجا قانون اساسی دموکراتیکی به وجود آمده، کمونیست‌ها باید هدف مشترکی با حزبی که این قانون اساسی را علیه خود بورژوازی تبدیل خواهد کرد و آن را به سود پرولتاریا به کار می‌گیرد، در پیش گیرد. یعنی با رفرمیست‌های کشاورزی ملی‌گرا.⁽¹²⁾

در سوئیس، رادیکال‌ها، هر چند یک حزب بسیار پیچیده‌ای به شمار می‌آید، تنها گروهی است که کمونیست‌ها می‌توانند با آن همکاری کنند، و در میان این رادیکال‌ها، گروه ژنویسی‌ها (Genevese) و وادوئیس (Vaudois) در شمار پیشرفته‌ترین آنها هستند.

در آلمان، سرانجام، مبارزه قاطعی در حال حاضر در دستور روز است که امروز یا فردا، پیکاری سخت میان بورژوازی و سلطنت مطلقه جاری می‌شود. از آنجا که کمونیست‌ها در این شرایط نمی‌توانند بین خود و بورژوازی تا زمان قدرت‌یابی بورژوازی،

سازمان یافته" می‌نامد. (انتشارات پروگرس، مسکو، 1965، مجلد 29، ص مجموعه آثار، انگلس، ص. 309.)

فروگاهی جنبش چارتیست به سبب انحصار بازرگانی و صنعتی بریتانیا و رشوه پردازی به لایه‌ی فوقانی طبقه کارگر کردن ("اشرافیت کارگری") توسط بورژوازی بریتانیا با پرداخت از سود فوق العاده بود. هر دو عامل بالا، به تقویت گرایش‌های فرصت طلبانه در لایه بالایی نامبرده، به ویژه، با خودداری رهبران اتحادیه‌های کارگری برای حمایت از چارتیسم انجامید.

¹² اشاره به انجمن ملی اصلاحات است که، در سال‌های ۱۸۴۰ از سوی جورج اچ. ایوانز (George H. Evans) که در شهر نیویورک دفتر مرکزی داشت، و شعار خود را، "به کشتزاری برای خود رای دهید" قرار داده بود. (این شعار انتخاباتی حزب جمهوری خواه، به رهبری آبراهام لینکلن در سال‌ای ۱۸۶۰ نیز بود.)

مبارزه‌ای قطعی [علیه سرمایه‌داری] به پیش برند، این به سود کمونیست‌هاست که بورژوازی هرچه زودتر به قدرت دست یابد تا توان آن را بیابند که سرنگون‌اش سازند.

بنابراین کمونیست‌ها باید علیه حکومت‌ها، به طور مستمر از حزب لیبرال رادیکال حمایت کنند، و هشیار باشند و از خود فریبی بورژوازی دوری کنند و به دام وعده‌های فریبنده‌ای که پیروزی بورژوازی، پیروزی پرولتاریا را به همراه دارد نیفتند.

تنها مزایایی که پرولتاریا از یک پیروزی بورژوازی می‌یابد در بر دارنده مواد زیرند:

(۱) در آگاهی به اینکه اتحاد پرولتاریا را به صورت یک طبقه هم‌بسته، در پیوند با هم، رزمنده و سازمان‌یافته در پی دارد،

(۲) در اطمینان به اینکه، در همان روزی که سلطنت مطلقه سقوط می‌کند، مبارزه بین بورژوازی و پرولتاریا آغاز خواهد شد. از آن روز به بعد، سیاست کمونیست‌ها همان خواهد بود که اکنون در کشورهای که بورژوازی در حال حاضر در قدرت است.

تنها بخش دستنویس مارکس، از دست‌نوشته یافته شده مانیفست کمونیست

Journal of the ...
1847 ...
1. The ...
2. The ...
3. The ...
4. The ...
5. The ...